

از آموزگاران سراسر کشورمان پشتیبانی کنیم!



اعلامیه فدراسیون اروپرس

امروزه بخش بزرگی از آموزش و پرورش هر فردی، از مهد کودک تا پایان دانشگاه، در دست آموزگاران، این مشعل داران دانش و فن و بیداری جامعه ها می باشد. آموزگاران ما در ایران، جسم و روان شاگردان خود را در شرایطی پرورش می دهند که جسم و روان خود و خانواده هایشان در معرض خطر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می باشند. شرایط سخت اقتصادی کنونی کشور ما که از دست آوردهای سیاست های ناکارآمد سردمداران نالایق می باشند، فرهنگیان ما را وادار به کارهای چند شغلی کرده است. آنان پس از پایان کلاس های درس، به مسافر کشی، فروشندگی و کارهای بدنی فرسایشی دست می زنند که بدین ترتیب کیفیت آموزشی، پرورشی و ورزشی بسیار سقوط کرده است. اتحادیه ها و سندیکاها مستقل معلمان در ایران کاملن ممنوع هستند و کسانی که تلاش به ایجاد آن ها کنند، اخراج، دستگیر و شکنجه می شوند.

سردمداران خودکامه حکومت اسلامی ورشکسته، صندوق بازنشستگی معلمان را خالی و پول های آن را صرف انگل زاده های خود در آمریکا، کانادا، انگلیس کرده اند یا به حزب الله های لبنان، سوریه، عراق و یمن داده اند.

دیگر جان معلمان به لبشان رسیده است و در بیشتر شهرهای ایران به خیابان ها آمده اند. خوشبختانه شاگردان و خانواده های آنان

کم کم از فرهنگیان پشتیبانی می کنند که جای بسی امیدواری است. آسایش معلمان اثر مستقیم در آرامش و پرورش فرزندان و زندگی ما و کل جامعه خواهد داشت.

رژیم اسلامی که خود را پس از تلاش ۴۰ ساله شستشوی مغزی دانش آموزان و پاکسازی هزاران آموزگار از دبستان ها، دبیرستان ها و دانشگاه ها، ناتوان و ورشکسته ایدئولوژیکی می بیند، دیگر وجود جاسوسانی به نام معلمان پرورشی و حراست در آموزشگاه ها را کافی و موثر نمی داند و قصد دارد تعدادی طلاب و آخوند های بیسواد را به مدارس گسیل داشته و آنان را به جان معلمان و شاگردان بیاندازد.

▪ ما از خواستهای آموزگاران کشورمان پشتیبانی کرده و بر این باور داریم که معلمان، شاگردان و خانواده ها و کل جامعه به طور یکپارچه به پا خواهند خواست و آن روز دیر نیست.

▪ ما خواهان آزادی همه معلمان زندانی و بازگشت آنان بر سرکار خود هستیم.

▪ ما خواهان جدایی کامل دولت به ویژه موسسات آموزش و پرورش از دین هستیم.

فدراسیون اروپرس

۱۶ آذر ۱۴۰۰

اعتراضات سراسری فرهنگیان



فراخوان تجمع شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران

فرهنگیان شریف، شاغل و بازنشسته

همانطور که میدانید لایحه رتبه‌بندی ده سال است که میان دولت‌ها و مجلس‌ها سرگردان است و همسان‌سازی حقوق بازنشستگان تحت تاثیر بازی‌های سیاسی به سرانجام نرسیده است.

امروز که با پیگیری متحدانه فرهنگیان شاغل و بازنشسته لایحه رتبه‌بندی و همسان‌سازی در سطح گسترده مطرح شده است مجلس از تصویب و دولت از اجرای آن، آنگونه که معلمان و شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران می‌خواهند سر باز می‌زنند و در هر رفت و برگشت لایحه، از کمیسیون آموزش به صحن مجلس و برعکس قسمتی از لایحه به زیان معلمان تغییر می‌کند.

دولت و سازمان برنامه و بودجه با لابی گسترده به دنبال آن است که به بهانه کمبود بودجه از همسان‌سازی بازنشستگان مبتنی بر قانون مدیریت خدمات کشوری و رتبه‌بندی شاغلان هشتاد درصد حقوق

هیات علمی شانه خالی کند.

در چنین شرایط خطیر بارها نمایندگان شما در کانون‌های صنفی و انجمن‌های صنفی فرهنگیان صدای اعتراض فرهنگیان را از طریق نامه نگاری، بیانیه، دیدار و گفتگو به گوش مسئولان حکومتی رسانده‌اند و در طی شش ماه گذشته بارها در سراسر کشور فرهنگیان به صورت جمعی و خودجوش یا با فراخوان شورای هماهنگی اقدام به تجمع نموده‌اند اما تاکنون آنگونه که شایسته فرهنگیان است توجهی به مطالبات نشده است، حتی از گوشه و کنار زمزمه شوم سلب مالکیت فرهنگیان از صندوق ذخیره فرهنگیان به گوش می‌رسد.

در بخش آموزشی نیز تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان با بحران روبه‌روست. وزارتخانه بدون وزیر برنامه‌ای برای اداره امور آموزشی ندارد و بسیاری از دانش‌آموزان به خاطر نبود امکانات از آموزش مجازی محروم شده‌اند.

در چنین شرایطی و با توجه به درخواست پی در پی فرهنگیان برای پیگیری و ادامه اعتراضات، شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران از فرهنگیان سراسر کشور برای شرکت در تجمع سراسری در ۲۰ آبان دعوت می‌کند.

شورای هماهنگی و کانون‌های صنفی و انجمن‌های صنفی فرهنگیان عضو شورا، یگانه راه تحقق مطالبات را همبستگی و اتحاد فرهنگیان و استمرار مطالبه‌گری می‌داند.

تاریخ تجمع : ۲۰ آبان ۱۴۰۰

زمان : ۱۰ صبح

مکان :

تهران و البرز : مقابل مجلس

مراکز استان‌ها : مقابل اداره کل آموزش و پرورش

شهرستان‌ها : مقابل اداره آموزش و پرورش شهرستان

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران

علیه بوروکراسی و هنجارها ، به هواداری از آزادیِ مدلِ اوبر



مواظب گاردِ جوانِ لیبرالیسم باشید...

آنتوان شوارتز، نویسنده کتاب

«لیبرالیسم بوقلمون صفت ، لیبرال ها در امپراتوری
دوم (1848-1870)»

انتشارات دانشگاه فرانسه-کونته، تاریخ نشر 13
ژانویه 2022

برگردان بهروز عارفی

نامزدهای راست گرایان در انتخابات آینده ی ریاست جمهوری فرانسه در ارائۀ پیشنهادهای اقتدارگرایانه با یکدیگر رقابت می کنند تا در انتخابات درونی حزبشان برای گزینش نامزد برنده شوند. تاحدی که می توان گمان برد که راست لیبرال ناپدید شده است. اما این جناح راست با تکیه بر چند رسانه ی بزرگ، هنوز چند روشنفکر پُرکار در میان خود دارد. موضوع نبرد آنان، ساده سازی امور اداری است.

روز 15 سپتامبر گذشته، در بلوار مشهور پاریس، در مقابل تئاتر واریته صفی طولانی دیده می شد. انبوهی از مردم که بیشتر از مردان تشکیل می شد، صف بسته بودند که نه در یک نمایش بلکه در یک نشست سیاسی حضور یابند. سخنرانی چهره برجسته ی لیبرال ها، گاسپار کونینگ بسیار طولانی بود - هیچ کدام از مهمانان صحبت نکرد و هیچ بحثی نیز بین حاضران پیش بینی نشده بود - هدف او آغاز جنبشی سیاسی بود که نامش را «سَمپل» (ساده) گذاشته بود. بخش هایی از سخنرانی اش لحنی آتشین داشت: «آن چه به من جان می دهد، شورشی است راستین علیه آن چه باید ستم بوروکراتیک نامید». این موضوع داغ سخنران را راضی می کرد و به همه، همه طبقه ها، «از بانگذار تا خارجیان بدون مجوز» مربوط می شد. پیچیدگی امور اداری - عیب هایش، نامعقولی هایش -، گرفتاری هایش که آزادی فرد و دموکراسی محلی را خفه می کند، به مدت یک ساعت و نیم با شور و حرارت مورد حمله قرار گرفت. کونینگ در پایان از همه دعوت کرد تا به کار سیاسی بپردازند «تا از یک زندگی بسته یعنی آن زندگی که هر فرد به فکر خود باشد، بیرون آیند».

انتقاد از بوروکراسی موضوع جدیدی نیست. از قرن نوزدهم، این یکی از نکات مشترک اندیشه ی لیبرال است - کتاب «رژیم قدیم و انقلاب» اثر الکسی دو توکویل که به مسئله تمرکز (سانترالیزاسیون) می پردازد، در سال 1856 منتشر شد. از سویی دیگر کونیک، ساده سازی را تصور می کند که به عنوان محور بازگشت به سرچشمه ها، یعنی به سوی «لیبرالیسم راستین» است. در واقع، هیچکدام گمان نمی برند که پافشاری بر بازار آزاد به خاطر بار منفی آن، چهره ای دروغین به آن می دهد. این پدیده حاوی جهت گیری بیشتر سیاسی، سوسیताल(شیوه زندگی افراد در جامعه)، [که اخیرا در

ایران جامعه گی نیز ترجمه شده است] و حتی اخلاقی تر است که بر «آزادی فرد» تکیه می کند. لذا کونیگ در روزنامه اکو (18 دسامبر 2019) در تحلیل هفتگی اش تردید نمی کند که بنویسد: «لیبرال ها برای تجدید رابطه با میراث انسانی شان می بایست با خاکسپاری محترمانه وبدون تاسف نئولیبرالیسم شروع کنند».

لیبرال ها ناراضیان ابدی اند. پاسکال سالن با اشاره به حکومت های پی در پی که در فرانسه قدرت را در دست داشتند، آهی کشیده می گوید «شوربختانه هرگز سیاست لیبرالی واقعی نداشتیم، بلکه فقط سوسیالیسم چپ یا راست داشتیم.» (1). این گفتار ممکن است مایه ی خنده شود، اما سالن به هیچ وجه یک کله پوک نیست. او که در سال 1939 چشم به جهان گشوده از کارکشته های نبرد لیبرالیستی است. این اقتصاددان و استاد پیشین دانشگاه پاریس-دوفین، ستون نویس محبوب مطبوعات محافظه کار از سال 1994 تا 1996 و رئیس جامعه مون-پلرِن بود. این سازمان را فردریش هایک در سال 1947 برای مبارزه با سوسیالیسم در همه ی شکل های آن تأسیس کرد.

قدمی بیشتر به سوی گولاگ

یک روشنفکر به سبک خود، یک رادیکال است. در کتاب سالن «لیبرالیسم»، به سختی می توان در زمینه ی زندگی اجتماعی و اقتصادی حوزه ای یافت که می بایست اداره اش به بخش دولتی سپرده شود. برعکس هر مقرراتی را مضر و حتی منبع دردسرهایی ارزیابی می کند که مدعی حل کردن آن هاست: آیا بیکاری در واقع «میوه ی مداخله گری دولتی» نیست؟ تقسیم دوباره ی ثروت ها خشونت است («سیاست اجتماعی، جنگ یکی علیه دیگری است»)، قدمی است به سوی گولاگ. حتی جداکردن زباله ها را به مثابه نقض تحمل ناپذیر آزادی هر فرد تلقی می کند، زیرا [به عقیده ی او] به این منجر خواهد شد که در هر خانه ای «یک کارخانه ی تفکیک زباله ایجاد شود که کارگران آن دانشگاه دیده ها، هنرمندان و شرکت ها خواهند بود (2) - این یک آبروریزی است.

به سادگی می توان سالن را یک اولترا لیبرال شمرد. اما، کسانی که خود را لیبرال معرفی می کنند، چه میانه رو باشند یا رادیکال، به یک جریان فکری تعلق دارند، به نویسندگان مشترکی رجوع می کنند، کمابیش به مجموعه ای از اصول ارجاع می کنند که خواهان آزادی همه چیز هستند، و پیش از همه، آزادی اقتصادی.

به زعم آنها، جای تردیدی در پیروزی ایدئولوژی نئولیبرال وجود ندارد. درست است که آن دوره که فردریش هایک در «جاده بندگی» اثرهای نه سر کلکتیویسم و سرهای گونه گون آن (کینزی گرایان، سوسیالیست ها، اقتصاد مداخله گر دولتی...) را به سختی سرزنش می کرد، بسیار دور به نظر می رسد. در فرانسه نظیر جاهای دیگر برنامه ریزی به فراموشی سپرده شده است، پیوستن به اروپا و خصوصی سازی ها محدوده ی مداخله ی دولت را از نو مشخص کرده اند. اولویت رقابت حتی به بخش های دولتی نیز سرایت کرده است. نتیجه روشن است، حتی بحران مالی سال 2008 به هیچ گونه تردید بنیادی در این باور ها منجر نشد (3).

اوضاع از نگاه لیبرال ها به گونه ای دیگر است. ابتدا، این «پیروزی» نسبی و گذراست، به ویژه که بخش های مهمی از آئین نامه های «کلکتیویست» ایجاد شده پس از جنگ جهانی دوم، هنوز به قوه ی خود باقی است - از جمله تامین اجتماعی، بازنشستگی، وضعیت کارمندان دولت. گسترش دولت متوقف نشده است، بخش اداری همچنان «ابتکار» را خفه می کند، مالیات همچنان هرج و مرج ناشی از هزینه های دولتی را تغذیه می کند. درحالی که یکی از مشخصه های آموزه ی نئولیبرال دقیقاً سازش ناپذیری آن است؛ این دکترین نوعی برنامه حداکثری پیشنهاد می کند و الگویی برای واقعیت، فاصله ی این دو عظیم است ولی این شکاف فاحش هرگز پر نشده است.

سپس، از نگاه طرفداران آن، آموزه ی لیبرال از عدم محبوبیتش رنج می برد که بخاطر تصویر ایدئولوژی بورژوازی آن است که به سختی می تواند منافع شدید محافل بازرگانی را مخفی کند - امری که موجب حمله ی شدید به آن هم از سوی چپ و هم از سوی راست می گردد. وانگهی، لیبرال ها یک نیروی سیاسی سازمان یافته را تشکیل نمی دهند. در صحنه ی سیاسی، سازمان هایی که لیبرالیسم پرچم شان بود، ناپدید شده اند مثل «دموکراسی لیبرال» با ریاست آلن مادلن و آلترناتیو لیبرال که ادوآر فیلیاس و خانم سابین هرولد تاسیس کرده بودند. مسلم است که هنوز شبکه ای مستحکم از جمله در درون حزب «جمهوری خواهان» وجود دارد؛ به یقین، شخصیت های رده اول - از جمله رئیس همین حزب جمهوری خواهان - خود را متعلق به ایده های آن می دانند؛ اما، هنوز حکومت شجاعی که باید اصلاحات ضروری را به انجام رساند روی کار نیامده است؛ طبق اصطلاحی که ماتیو لرن به کار می برد «نیاز مبرم به تاجریسم» رفع نشده است. (4)

با این همه، نفوذ کهکشان لیبرال در بحث های عمومی انکارناپذیر

است، گرچه مرزهای آن کمی ناروشن است. شبکه های اطلس که برای جذب گروه های هوادار مبادله آزاد در سراسر جهان تلاش می کند، شش سازمان را در فرانسه گردهم آورده است: انجمن برای آزادی اقتصادی و پیشرفت اجتماعی (آلِپس)، که سازمانی پیشگام در ترویج نئولیبرالیسم است و ژاک گارِلو مدت های درازی رئیس آن بود و اکنون سالن ریاست آن را به عهده دارد؛ انستیتو کوپه که آقای لِن رئیس آن است و مدعی حفاظت از میراث روشنفکری است؛ سایت liberux.org که روزنامه ی اینترنتی Contrepoints را منتشر می کند که مدعی است یک نوع «سامیزدات لیبرال» است [سامیزدات به روسی به نشریه های زیرزمینی گفته می شد که در شوروی و «اقمار» آن منتشر می شد]؛ و آخر سر، سه اندیشکده ای که سبک تحلیل و کارشناسی کلاسیک تری دارند: انستیتوی اقتصادی مولیناری و انستیتو برای مطالعات اقتصادی- اروپا که ریاست آن ها با دو اقتصاددان، به ترتیب سسیل فیلیپ و پییر گارِلو است و نیز موسسه «نسل آزاد». نهادهای دیگری نظیر انستیتو مونتین با امکانات بیشتر می توانند در این فهرست قرار گیرند (5).

پشتیبانی فوجی از سرمقاله نویسان

اگر انتشار شمار زیادی مجموعه های تخصصی - از جمله گزیده ی ممتاز انتشارات بِل لَتر با مدیریت آلن لوران- را ملاک قرار دهیم، جنب و جوش این جریان از نظر روشنفکری انکارناپذیر است به ویژه با انبوه کارهایی که زحمت زیادی می کشند (بازهم!) تا حُسن ارتدکسی در اقتصاد یا هوشمندی سیاسی توکویل را خوب جلوه دهند. «دیدارهای اقتصادی» شهر اِکس آن پرووَنس همیشه پر است، کلاس های میکرو-اقتصاد همین طور. به علاوه ، نقطه نظر لیبرالی دارای شبکه ی تقویت کننده نیرومندی در رسانه ها از جمله یک روزنامه رسمی، با عنوان اوپینیون است و در هر لحظه ای می تواند با کاربرد ترجیع بند تکراری در مورد علاج ناپذیری دولت و تقلب در عرضه ی خدمات اجتماعی بر روی فوجی از سرمقاله نویسان حساب کند.

در این خانواده ی بزرگ، «نسل آزاد» به مثابه یک الکترون آزاد قادر به دادن جانی دوباره به نبرد لیبرال است. آزمایشگاه ایده ها به صورت تنگاتنگی به شخصیت بنیادگذار آن، کونیگ وابسته است. او در مدرسه عالی نامدار «نرمال» تحصیل کرده و اگرچه فلسفه [معادل پرفسوری] است. سپس، در دفتر کریستین لاگارد وزیر دارائی در دوران ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی کار کرده و پس از آن به

یک سازمان بین المللی پیوست. پس از استعفا از این سازمان، او به تدریس و کنشگری پرداخت. پس از شکست در انتخابات به عنوان نامزد حزب لیبرال دموکرات که می خواست جایگزین جنبش دموکراسی لیبرال شود، در سال 2013، در سی سالگی این انجمن را تأسیس کرد.

نخستین گرد هم آئی برای جمع آوری کمک مالی در محل Center of Policy Studies (CPS) یکی از اندیشکده هایی که بازرگان بریتانیائی، آنتونی فیشر بنیاد گذاشته، زیر عکس بزرگ مارگارت تاچر انجام شد [نمادین و معنادار! (6)]. در این محفل ها، بانوی آهنین، چهره ی نمادینی است، نوعی لنین راست گرایان که با سرسختی و قاطعیتِ روشنفکری و موفقیت سیاسی اش به شگفتی وامی دارد و رسیدن او به قدرت راه را به روی محافظه کاری در سطح یک کشور و حتی فراتر از آن گشوده است.

در سایه ی چنین حمایتِ خوش یُمنی، کونیگ از صحنه سیاسی دور شد تا نبرد ایده ها را در میان افکار عمومی یعنی در رسانه ها و پیش افراد صاحب نفوذ پیش برد. در چند سال، این ساختار جهشی کرد، پشت سرهم گزارش منتشر کردند و حضور در رسانه ها نیز گسترش یافت. گرچه امکانات محدود (بودجه سال 2020 معادل 332454 یورو بود) و تعداد اعضا نیز کم بود، سطح خود را حفظ کرده و حضور در رسانه ها نیز تضمین شد. کریستف سِلْتزِر مدیر جدید آن، با سنی حدود سی سال، پیش تر از آن، مسئول گروهکی بود با نام «Affranchies» که ویژگی اش نسخه ی فرانسویِ سازمان آمریکائی Students for Liberty با گرایش لیبرتارین (اختیارگرائی) [با لیبرتر (نوعی آنارشیزم) اشتباه گرفته نشود]- نوعی باشگاه دانشجویی طرفدار «Free State»، مخالف با همه شکل های همبستگی عمومی، که مدیریت آن با Cato Institute وابسته به میلیاردرهای محافظه کار و مخالف نظریه های مربوط به گرمایش آب و هوایی زمین است (7).

با این وجود، آرزوهای اعلام شده آن ها از محفل کمی تنگِ جوانان مرفه، مشاوران شرکت ها و سینه چاکان بانوی آهنین جلو تر رفت تا افکار عمومی را متقاعد سازد که لیبرالیسم نوعی فلسفه است، و می تواند با همه گفتگو کند و حتی برای همه سودمند باشد. این استدلال کلیدی بر یکی از پیشنهادهای مهم «نسل آزاد» یعنی درآمد پایه ی همگانی اتکا دارد که نقش آن تقویت خودکفائی فرد در گزینش های زندگی و پایان بخشیدن به نوعی اقدامات اجتماعی، نظیر «درآمد همبستگی فعال» (RSA) است، که آن را تحقیر آمیز ارزیابی

می کنند. میزان این درآمد اندک خواهد بود - صحبت از کمتر از 500 یورو است - که به شکل مالیات منفی به پیروی از سیستم میلتنون فریدمن - دولت پرداخت می کند .

از زمان بحران بهداشتی، «نسل آزاد» در زمینه دفاع از آزادی های همگانی بسیار فعال تر شده است. «دیده بان آزادی های قرنطینه شده» که این انجمن برپا کرده، مجموعه ی محدودیت های دولتی علیه آزادی های همگانی و حقوق اساسی در اثر همه گیری کوید 19 را سرشماری می کند - و امکان می دهد به صورت دقیقی ادامه یا توقف این محدودیت ها را ثبت کند (8).

این انجمن همچنین در زمینه هائی نظیر مراقبت دیجیتال یا بهره برداری شرکت های غول پیکر دیجیتال از داده های شخصی بسیار درگیر است. در این حوزه، کونیگ تردیدی در حمله به اردوگاه خویش ، به خود راه نمی دهد. بدین ترتیب بود که از طرح والری پِکرِس، رئیس انجمن ایالتی «ایل دو فرانس» [پاریس و حومه بزرگ و نامزد انتخاباتی حزب جمهوری خواهان] درباره ی استفاده از هویت دیجیتالی در وسایل حمل و نقل همگانی انتقاد کرد. - مقاله نویس اِکو با کنایه می نویسد «به پکن-در کنار- سن» خوش آمدید . به دیده او که نظر ولتر را تداعی می کند بهتراست که یک مقصر یا شبیه آن را آزاد بگذاری تا « میلیون ها انسان را زیر مراقبت قرار دهی ». (روزنامه اکو، 23 ژوئن 2021)

خلاصه نظریات آنان چنین است: مدرسه های آزاد، قانونی کردن حشیش، آزادی رقابت حرفه های قانونمند، آزادی کامل مبادلات، قدرت عمدتاً در دست مقام های محلی تا دولت مرکزی، برقراری مالیات بر کربن و غیره. فراتر از چهره ی عمدتاً جوان و آزادی طلب، تصمیماتی که اندیشکده اتخاذ می کند به روشنی حاوی «برنامه ای به سبک فریدمن فرانسوی» (9) است. توضیح می دهند که «شعار اصلی این طرح لیبرال عبارت است از «اتونومی» [خودمختاری] و پیش از همه استقلال فردی. دفاع از «اتونومی» به معنی حفاظت از حقوق، وگسترش حوزه ی «مسئولیت» فرد است.

حذف مقررات موقعیت رسمی کارمندی دولت

در مقابل گرایش (بد) به تامین امنیت ، میل مخاطره پذیری و رقابت را پیشنهاد می کنند. این برداشت به مسئله های اقتصادی خلاصه نمی شود، بلکه به همه جنبه های سازماندهی اجتماعی ارتباط

دارد. از این رو، موعظه‌ی آزادی انتخاب شامل همه چیز می‌شود: مصرف، مدرسه، بازنشستگی (عنوان گزارش «نسل آزاد» «بازنشستگی، هر وقت که من بخواهم» است)، حتی مالیات - پس چرا نباید مالیات را لغو و آن را به هدیه تبدیل کرد؟

اشاره به این نکته ضرورت دارد که لیبرالیسم فایده‌ی دولت را انکار نمی‌کند - حتی اگر برای حفاظت از حقوق فرد، مالکیت و برای برقراری و تضمین احترام به قانون‌های «رقابت» هم شده باشد. اما، دولت عمدتاً محدودیتی بر آزادی فردی به نام منافع عمومی اعمال نمی‌کند تا ظن نقض آزادی فردی بر او نرود و راه حلی جمعی نیز ارائه نمی‌دهد که قدرت حاکمه به نام اموال عمومی در دسر آفرین در پشتش باشد.

بدین ترتیب، برای مثال مسئله زیست محیطی (اکولوژیکی) باید به روشنی بر اصل عدم دخالت در بازار تکیه کند؛ در اینجا منظور تصحیح «اثرات خارجی منفی» و طرز رفتار بازیگران از طریق ایجاد انگیزه است - مانند مورد مالیات بر کربن. فراتر رفتن از این، سیستم ایجاد انگیزه مترادف با بازکردن جعبه‌ی پاندور (بلاهای چاره ناپذیر) - یعنی بازگشت به برنامه ریزی و مداخله‌های غیرقابل پذیرش برای آزادی شرکت‌هاست. در این صورت، می‌توان قدرت غول‌های دیجیتال را به طور گسترده‌ای افشا کرد و جمع‌آوری معمول داده‌های مشتریان از سوی این کمپانی‌ها را «یک اخاذی» دانست، پاسخ سیاسی خیلی ساده استرداد مالکیت داده‌ها به صاحبان آن‌ها خواهد بود. سپس آنان آزاد خواهند بود که جمع‌آوری داده‌های خود را در قبال پرداخت پول بپذیرند. بازار همچنین راه حلی در زمینه‌ی مهاجرت ارائه می‌دهد؛ چرا نباید حول فروش ویزا به کارگران، یک «بازار مهاجرت» ایجاد کرد؟

در زمینه‌ی اخلاقیات، اصل در اختیارداشتن تن خویش به این می‌انجامد که هر مرد یا به ویژه هر زنی آزاد باشد که روسپیگری کند، برقع به سرکند یا برای دیگران در شکم خود نوزادی حمل کند بدون این که مجازات شود. از این رو، «نسل آزاد» از بارورشدن برای دیگری GPA پشتیبانی می‌کند. آیا نمی‌توان هر چیزی از جمله تن دیگری را فروخت؟ دانیل بوریلو، حقوقدان معتقد است که «GPA به عنوان فمینیست‌ترین شکل بازتولید می‌باشد، نه فقط به این دلیل که حق زنان را برای داشتن اختیار تن خود تایید می‌کند، بلکه امکان می‌دهد برای کاری که در گذشته مجانی انجام می‌دادند، مزد تعیین کرد (10)». چه پیشرفتی!

آزمایشگاه ایده ها به شناسایی اقداماتی می پردازد که امکان دارد نقاط عطفی را تشکیل دهد برای ایجاد تغییرات عمیق در سیستم ارزش ها و دگرگونی های عمیق در سیاست های عمومی - بدین ترتیب مثلاً، از حذف کمک های دولتی به مقامات محلی [نظیر شوراهای شهرها، انجمن های ایالتی، ...] گرفته تا حتی صاف و ساده حذف مقررات انتصابات دستگاه دولتی. (11)

با چنین فرضیات تخیلی، غیرممکن است پیش بینی کرد که کارمندی دولت یا قرارداد کار با دوره نامحدود بتوانند به رهایی فرد به مثابه ی کارگر منجر شوند، و آنان را آزادتر سازد چرا که از قید و بند دلواپسی های مادی برای فردا رها شده اند یا آن ها را نسبت به کارفرما یا نفوذ سیاسی «مستقل»تر سازد. برعکس، این موقعیت ها (کارمندی دولت و قراردادکار با دوره نامحدود) خیلی ساده به عنوان مانع یا اثرات گذشته ی پایان یافته تلقی می گردند. افق ترجیهی تازه را کارگری تشکیل می دهد که به «استقلال»، ابتکار و نوآوری شهرت دارد، یا در نبود او، خویش کارفرمای * لایقی مرجع است که با دوچرخه به این کارگر خلاق و نوآور هامبرگر تحویل می دهد. این عبارت است آزادیِ مدلِ اوبر.

جناب کونیگ در رُمان «جهنم» که در اوایل 2021 منتشر شد، یک اقتصاددان از طرفداران فریدمن را مسخره می کند که به جای رفتن به بهشت، در فرودگاه ها سرگردان است. فرودگاه در این داستان، نماد عیب های نئولیبرالیسم است، جهانی که به مغازه های شیک و کنترل های امنیتی کاهش یافته است - کابوسی «های تک» (high-tech).

این نقدِ بیهوده بازتابِ سفر چندماهه ای است که او با اسب و پای پیاده از بردو به رم کرده است. او خواسته مونتِین را تقلید کند که سفر دور و دراز مشابهی در قرن شانزدهم همزمان با همه گیری طاعون در فرانسه انجام داده بود. این فیلسوف که دنبال ماجراجویی و «دیدار با مردم» بود با گذشتن از سرزمین های گوناگون، عمدتاً در ناحیه های روستایی، روایتی درون نگارانه ارائه کرده است (12) و فضیلتِ اخلاقی زندگی در دامن طبیعت را برجسته کرده، جنونِ زندگی شهری و واگذاری به ابزار دیجیتال و انباشت تجهیزات ... و به ندرت برخی زیان های آزادی اقتصادی را بیان کرده است. از جمله نویسنده در مورد رواج ناحیه های بازرگانی که زشتی، سبقت را از پوچی می رباید، تغییر عقیده می دهد: «از پشت عینک 25 سالگی ام، می توانستم ببینم که خود اهالی

تصمیم گرفته بودند مغازه ها [ی مرکز شهر] را رها کنند». اما، با همه این ها، رساله نویس ما از پرسش بیشتر درباره ریشه های این دردها و سیاستِ آمایش سرزمینی که می توانست از آن جلوگیری کند، خودداری می کند.

او از این دیدارها در زمینه ی سیاسی چه درسی گرفته است؟ کونیگ توضیح می دهد: «همه داستان سیاه مشابهی برای من تعریف می کنند. روایت انسان های صادقی که می خواهند سرشان گرم کار و زندگی خودشان باشد، ولی در زیر سنگینی مقررات خرد می شوند. مقرراتی که نمی توانند رعایت کنند. این سنگینی بار دیوانه می کند» (روزنامه وست فرانس، 17 ژوئیه 2021). در این سفرنامه یک سلسله رویدادهای مثلاً نمونه هم آمده است: داستان صاحبِ تاکستانی که قادر به ساختن تعداد ضروری دوش برای انگورچینان نیست، روایت قصابی که بخشناه جدید در مورد سردخانه تهدیدش می کند، شکایت یک مدیر مهمانخانه روستایی که به خاطر فروختن یک گیلّاس الکل جریمه شده یا داستان معماری که قادر به ساخت داربست مطابق معیارها نیست (13). از نگاه آن ها، رعایت معیارها یک چالش است و خبرنگار فیلسوف می افزاید که همه دائماً در حال سُر خوردن در میان شکاف های حقوقی هستند.

در نتیجه، کونیگ جنبش جدیدی ایجاد کرده است. در ماه مه سال 2021، ابتکار عمل او با عنوان «دولتی که خُل می کند. سفر به سرزمین بوروکراسی» در روی جلد مجله ی «لو پوان» چاپ شد. او همچنین از موقعیت مساعدی نیز بهره مند شد. در واقع، چنین برمی آید که مدیریت دولت در مورد همه گیری کوید-19 فرصت طلایی برای افشای بلاهت آئین نامه های نامفهوم، وفور پروتکل های غیرقابل پذیرش و تصمیم های آزادی کُش به دست داد. کونیگ برای نامیدن این ناروشنی ها از «سادیسیم بوروکراتیک» صحبت کرد. او از جمله گواهی نامه ی تردد مجاز را تکان دهنده ترین نمونه خواند. هدف او به راه انداختن جهشی برای ساده سازی قانون ها است. این ابتکار عمل از همان آغاز با استقبال نمایندگان مجلس از گروه «اَژیر» [کُنِش] (جمهوری به پیش پیشین) روبرو شد. با دعوتِ نماینده مجلس والری پتی اینان به جنگِ «burn-out administratif» [فرسودگی اداری] رفتند. رسانه ها نیز استقبال خوبی کردند، و پیش از همه رادیوی دولتی «فرانس اَنتِر» که در برنامه صبحگاهی نیکولا دُوران و لِرئا سلامه با ایشان گفتگو کردند.

سپس «سَمپل» [ساده] در ماه نوامبر امسال «طرح پورتالیس» را

معرفی کرد که هدفش در مبارزه با «دوزخ بوروکراتیک»، «کاهش صد باره» مجموعه معیارهاست. این یک بازی بزرگ در جهت بهم ریختن و زیرورو کردن است که پیشنهاد می گردد، «یک ساده سازی به زور ضربه ی چکش» در حقوق فرانسه. با این وجود، مسئله بسیار پردردسر حقوق اروپائی که امروزه منشاء اصلی حقوق فرانسه است تقریباً فراموش شده است (14) - آیا قصد دارند با چرخش قلمی از کاربرد آن چشم پوشی کنند... یا با ضربه ی یک چکش؟

در بیشتر موردها، به نظر می رسد که این سنگینی مقررات وجود دارد. و از جنبه نظری فراوانی مقررات و محدودیت های دولتی و بخش خصوصی است که نشانه گرفته شده اند. با این وجود در عمل، طولی نکشید که گفتمان سیاسی چرخش دیگری یافت و فقط یک جنبه ی «ستم بوروکراتیک» را مورد اتهام قرار دادند. در همایش 15 نوامبر کونیگ، از زبان او پرید که در شرایط فراوانی معیارها و آئین نامه، «روشن است که بخش خصوصی نقش خود را ایفا می کند»... و سپس دیگر هیچ. با دقت، از اشاره به موضوع پرهیز شد. گویی برقراری ارتباط دوباره با یک موعظه ی قدیمی محافظه کارانه، که از نظر سیاسی برد دارد ولی از نگاه روشنفکری بسیار غلط انداز است، وسوسه انگیزاست.

آزادی در پشت در شرکت ها متوقف می شود

در واقعیت، این انتقاد شرکت را از هر بارانتقادی مصون نگه می دارد. کونیگ معتقد است که این سازمان ها که *Reporting* [تبادل داده ها] در آن ها رایج است، آیا روند ارزیابی و کنترل از نقص های بوروکراتیک در امان می ماند؟ رساله نویس ما همچنین ترجیح می دهد هر آنچه را که فزونی معیارهای دولتی مدیون مداخله ی گروه های دارای منافع خصوصی است، که مشترکا قانون ها و آئین نامه ها را به سود خود می نویسند، کوچک تر نشان دهند. با این وجود، این نکته یکی از جنبه های مرکزی تحلیل پیشنهادی درآثار داوید گرابر، مردم شناس مورد علاقه کونیگ است (15). گرابر میان بوروکراسی و نئولیبرالیسم پیوندی ظریف برقرار می کند که می توان در همه زمینه های زندگی اجتماعی از مدیریت بیمارستان ها تا خدمات تحویل کالا، رقابت، و روش هایی که جایگزین شکل هایی از همکاری می شوند، که قلب زندگی در اجتماع و شرایط یک زندگی آبرومندانه شمرده می شوند، را تشخیص داد. مگر فرد نیست که بی وقفه حسابرس عملکرد هایش تا در زندگی روزانه و خصوصی اش می باشد (16)؟

کونیگ که کتابی را به هوش مصنوعی اختصاص داده بود، به از خود بیگانگی محصولات جدیدی که فناوری تولید می کند و به احساسات روزمره ای که زیر فرمول بندی های باطل، کاربردهای مزاحم، مکالمه های با تلفن های دارای پیام گیرخرد می شود، کاملاً آگاه است. اما درباره این موضوع، پاسخ اساساً اخلاقی و شخصی می دهد: شایسته است که دانش استفاده از اینترنت با تصمیم «کُندتر کردن» - در بدترین حالت می توان شبکه های اجتماعی را برای کودکان ممنوع کرد-، مسئولیت داده های شخصی را به خود افراد واگذار کرد و آن ها را اگر تمایل دارند بهتر زندگی کنند، دریاد گرفتن کمتر مصرف کردن آزاد گذاشت.

این کورچشمی سیاسی مایه شگفتی نخواهد شد. در جهان افسون شده ی لیبرال ها آزادی همیشه دم درِ شرکت ها متوقف می شود. در قرن نوزدهم نیز طرفداران این جریان با تمام نیرو و به نام «آزادی کار» علیه هرگونه مداخله ی دولت که بخواهد از استثمار و رهایی فرد به عنوان کارگر جلوگیری کند، مبارزه می کردند. و اگر از همان دوران، سوسیالیست ها ضمن تاکید بر ارزش های برابری و همبستگی با ایده های لیبرال ها مبارزه می کردند، در نهایت به نام برداشتی سخت گیرانه تر از آزادی بود - جستجوی برابری به مثابه ابزاری جهت ارائه محتوایی واقعی به آزادی ها بود، یعنی آزادی برای همه و تسهیل تحققِ آمال هر کس. امروزه از قدرت این برداشت، هیچ کم نشده است. پس چرا می بایست اجازه داد که لیبرال ها خود را نگهبان آزادی های ما قلمداد کنند؟

لوموند دیپلماتیک، دسامبر 2021

* خویش کارفرما autoentrepreneur

در فرانسه به رژیم حرفه ای گفته می شود که از اول ژانویه 2009 ایجاد شده و به موجب آن، اشخاص فیزیکی دارای شرکت یا خواهان تاسیس یک شرکت می توانند به فعالیت بازرگانی یا حرفه ای پرداخته و یا شغل آزاد داشته باشند. اینان کارفرمای خویش تلقی می شوند.

پاورقی ها:

unies dans l'erreur. Odile Jacob, Paris, 2019

Pascal Salin, Libéralisme, Odile Jacob, 2000- 2

3 - به مقاله Eric Dupin در شماره فوریه 2009 لوموند دیپلماتیک
مراجعة کنید: Pour les vrais libéraux, la meilleure défense ,
c'est l'attaque

4 - سخنرانی های مارگارت تاچر (1992-1968) Discours . نسخه
فرانسه چاپ انتشارات Les Belles Lettres, 2016.

5 - به مقاله Grégory Rzepski در شماره دسامبر 2019 لوموند
دیپلماتیک مراجعه کنید: Ces viviers où prolifèrent les
« experts médiatiques »

6 - Kevin Brookes, « L'engagement dans un think tank
néolibéral », Quaderni, Paris, n° 97, automne 2018

7 - Stéphane Foucart, Stéphane Horel, Sylvain Laurens, Les
Gardiens de la raison. Enquête sur la désinformation
scientifique. La Découverte. Paris, 2020

8 - www.generationlibre.eu

9 - گاسپار کونیگ Gaspard Koenig, پیش گفتاری بر کتاب میلتن
فریدمن Milton Friedman: Capitalisme et liberté, Flammarion,
coll. « Champs », Paris, 2016

10 - Daniel Borrillo , préface au rapport de Génération
libre, Pour un GPA responsable en France », septembre 2018,
www.generationlibre.eu

11 - Servir l'Etat demain », Génération libre, Paris, »
novembre 2014

12 - Gaspard Koenig, Notre Vagabonde liberté, Editions de
l'Observatoire, Paris, 2021

13 - همان جا

14 - Gaspard Koenig, Nicolas Gardère, Simplifions-nous la

.vie ! Edition de l'Observatoire, Paris, 2021

David Graeber, Bureaucratie, Les Liens qui libèrent, – 15
Paris, 2015

Isabelle Bruno & Grégory Salle, « Bureaucratie – 16
néolibérale » dans Antony Burlaud, Allan Popelard et Grégory
Rzepski, Le Nouveau Monde, Editions Amsterdam, Paris, 2021

فروش را فال را پنهان کنید تا نبینند!



سلاح های فرانسوی برای دیکتاتوری نمونه

سباستین فونتِنِل Sébastien Fontenelle

روزنامه نگار، نویسنده ی (همراه با Aymeric
Elluin) کتاب:

Ventes d'armes, une honte française, Le
Passager clandestin, Paris, 2021

برگردان بهروز عارفی

اصول خیرخواهانه ای که فشارهای دوستانه برانگیخته اند، در گذشته فروش سودآورِ اسلحه فرانسوی را دچار اختلال کرده است. در سال 2014، فرانسه برای مجازات روسیه به خاطر تحریکاتش در مناقشه اوکراین از تحویل دو ناوهایلیکوپتربر به مسکو خودداری کرد. اما، دغدغه ها سَمَت گیری‌های متغیری دارند، همان گونه که شتاب زدگی فرانسه برای مسلح کردن مارشال السیسی مصر نشان می دهد.

از نیم قرن پیش، فرانسه هنگامی که دیگر درس آداب دانیِ دموکراتیک به دولت های دیگر نمیدهد، به برخی از کشورهای بسیار سنگدل و سرکوبگرِ جهان، اسلحه می فروشد. در سال های دهه 1970، فرانسه با آفریقای جنوبی نژادپرست، آرژانتین ژنرال ها، اسپانیای ژنرال فرانکو و یونان سرهنگ ها تجارتِ اسلحه می کرد (البته این فهرست کامل نیست!). پنجاه سال بعد، عربستان سعودی و مصر مارشال السیسی مورد توجه فرانسه هستند.

با این وجود، صداقت حکم می کند بپذیریم که اخیراً زیر فشارهای دوستان خوش فکر، فرانسه تسلیم درستکاری ناگهانی شد. و ناگهان به نام اصول تحسین آمیز بازیافته، از یک معامله سودآور چشم پوشی کرد. این کار زمانی رخ داد که فرانسه در آخرین لحظه ها از تحویل دو ناو جنگی به مسکو خودداری کرد. اما، این نماد ویژه ی پاکدامنی، سرآغازی بر افزایش بی شرمی اوست.

در سال 2011 در پایان دوره ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی، روسیه ی ولادیمیر پوتین دو ناو عملیاتی و فرماندهی فرانسوی با نام های سباستوپول و ولادی وُستوک برای نیروی دریائی آن کشور خرید. ارزش این معامله، 2/1 میلیارد یورو بود. این ناوهایلیکوپتربر از سری میسترال در کارخانه کشتی سازی سَن نازر ساخته می شود و قرار بود در سال 2014 و 2015 تحویل روسیه گردد.

این قرارداد بسیار به موقع برای فرانسه امضا شد، چرا که صنایع تسلیحاتی این کشور با نومییدی چندی مواجه بود. همان گونه که دو سناتور در همان زمان در ابراز نظری درباره تجهیزات ارتش فرانسه بیان کردند، برنامه جنگنده رافال ساخت هواپیماسازی داسو مایه نگرانی شده بود - زیرا بسیار گران تمام می شد. «با توجه به ارزش آن در سال 2011»، تا همان وقت، 43 و نیم میلیارد برای دولت - و در نتیجه برای مالیات دهنده تمام شده بود. درحالی که مردم از این هزینه ها اطلاعی نداشتند. (1)

قرار بود این سرمایه گذاری سنگین با صدور این هواپیما جبران شود، جنگنده ای که به صورتی استثنائی کارآمد تلقی می شد. اما، هیچ خریدار خارجی پیدا نشد به این دلیل که آن را بسیار گران ارزیابی می کردند. به همین دلیل، ارتش فرانسه مجبور شد که بسیار زود 17 فروند از این هواپیما را خریداری کند. ابتدا قرار بود که «رافال»ها بین سال 2015 و 2020 تحویل داده شوند. هزینه اضافی برای صندوق دولت معادل 1/1 میلیارد یورو شد.

در چنین شرایطی، فروش سباستوپول و ولادی وستوک فرصتی طلایی بود. اما در مارس 2014، سه سال پس از امضای قرارداد و در حالی که تحویل اولین ناو نزدیک بود، مسکو که حقانیت حکومت جدید اوکراین را که در پی شورش زمستان 2013 تشکیل شده بود، نمی پذیرفت، شبه جزیره کریمه را به روسیه ضمیمه کرد.

چرب زبانی لو دریان

آن گاه، چند کشور از فرانسه می خواهند که تحویل ناوهای را که روسیه خریده و پولش را داده، معلق کند. نخست وزیر بریتانیا معتقد است که تحویل این ناوها «باورنکردنی» است و دفتر باراک اوباما اطلاع می دهد که واشینگتن با این تحویل «مخالف» است.

لوران فابیوس، وزیر امور خارجه ی سوسیالیستِ فرانسوآ هولاند، شاید در اثر قدرتِ اراده ی این دو متحد مهم قانع شده و اعلام کرد «اگر پوتین به کار کنونی اش [در اوکراین] ادامه دهد»، حکومت فرانسه در واقع «لغو این فروش را بررسی خواهد کرد». اما مشکلی وجود دارد: اگر پاریس تحویل دو ناو هلیکوپتربر را لغو کند، باید پول روسیه را پس دهد. این کشور آشکارا اعلام کرد که کوتاه نخواهد آمد.

به این دلیل، ژان ایو لو دریان، وزیر دفاع، دنبال فرصت می

گردد؛ او توضیح داد که «همکار او در وزارت خارجه حق داشت از این تهدید استفاده کند» ولی هنوز هیچ تصمیمی گرفته نشده است. او به طور جدی تأیید می کند که به هر حال، دو میسترال ناوهای هستند «که مسلح نیستند» و در نتیجه واقعا پس از رسیدن به روسیه «کشتی نظامی خواهند شد»، یعنی هنگامی که مسکو آن ها را برای جنگ مجهز کند. لذا می بایست سوء نیت کامل آمریکائی ها و بریتانیائی ها را استنباط کرد و در نظر گرفت که با اینکه یک ناو هلیکوپتربر هنوز به توپ ها و موشک اندازه ها مجهز نشده، می توان آن را مانند یک ناو جنگی به حساب آورد...

هولاند، رئیس جمهور فرانسه که در دوران کارزار انتخاباتی اش در سال 2012 قول داده بود که در صورت انتخاب، تلاش خواهد کرد که فروش اسلحه فرانسه «با دقت بسیار انجام شود و بدون وقفه با واقعیت های استراتژیکی، سیاسی، مالی و حتی اخلاقی طرف های معامله تطبیق یابد»، خود را قاطع تر نشان می دهد. او در ژوئیه 2014 اعلام می کند که لغو نخستین ناو از دو کشتی که باید تحویل روسیه شود، اصلا مطرح نیست. او توضیح می دهد زیرا که «معامله در سال 2011 انجام شده و ساخت ناو تقریبا تمام شده و باید در ماه اکتبر تحویل داده شود». او یادآوری می کند که وانگهی «روس ها پول این ناو هلیکوپتربر را پرداخته اند». به طوری که فرانسه در صورت تحویل ندادن ناو «می بایست یک و یکدهم میلیارد یورو به آن ها بازپس دهد». با این وجود، رئیس دولت فرانسه در مورد ناو دوم، قاطعیت کمتری نشان می دهد؛ او می گوید «تحویل آن ناو به رفتار روسیه بستگی خواهد داشت».

دو ماه بعد، لحن کاملا تغییر یافت. پاریس زیر فشار شدید متحدانش سرانجام در آستانه ی نشست سران ناتو (سازمان پیمان اتلانتیک شمالی) متعهد شد که تحویل ناوهای سباستوپول و ولادی وستوک را به حال تعلیق درآورد - که در سال 2015 به طور قطع لغو شد. کاخ الیزه اعلام کرد که «شورای دفاع اوضاع اوکراین را بررسی کرد» و به این نتیجه رسید که «وخیم» است. اگر دقیق تر بخواهید «عملیات اخیر روسیه در شرق اوکراین اساس امنیت اروپا را نقض می کند». به موجب این اوضاع «رئیس جمهوری ملاحظه می کند که به رغم چشم انداز یک آتش بسی که باید تایید شده و به اجرا در آید، شرایط برای این که فرانسه تحویل نخستین ناو عملیاتی و فرماندهی را اجازه دهد، در لحظه کنونی فراهم نشده است.

پس، اخلاق زیر تحریک فشارهای دوستانه ی آمریکا، از خطر جسته

است. زیرا فرانسه پس از تعللی چند استدلالی را پذیرفته که به موجب آن فروش ناوهای جنگی به کشوری که قاعده های حقوق بین المللی را زیر پا می گذارد، ناشایست است.

سرانجام، در اواخر همان سال 2014، پیمان تجارتِ اسلحه که سال قبل به تصویب سازمان ملل متحد رسید و فرانسه نیز امضا کرد، به اجرا در آمد - زیر کف زدن های فابیوس که براین باور است که این ابزار جدید امکان می دهد «از نقض حقوق انسانی بین المللی و حقوق بشر جلوگیری کرد». درواقع، این مصوبه کشورهای امضاکننده را از فروش سلاح به خریدارانی ممنوع می کند که امکان دارد از آن ها در مواردی استفاده کنند که با این قانون ها مغایرت دارد.

پایان خوش داستان؟ نه واقعاً. اما برای درک بهتر باید کمی به عقب تر رفت. هنگامی که هولاند در سال 2012 به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد، مصر که یک مشتری قدیمی فرعی بود، در ردیف بیست و سوم فهرست خریداران اسلحه فرانسه قرار داشت. این رده بندی خیلی زود تغییر یافت. 3 ژوئیه 2013، نظامیان به رهبری ژنرال - و مارشال آینده- السیسی، محمد مُرسی رئیس جمهوری مصر را که یک سال پیش انتخاب شده بود، از قدرت برکنار کردند. سپس السیسی جای او را گرفت. این ضرب شست فوق العاده خونین بود: 14 اوت 2013، در اثر سرکوب یک تظاهرات هواداران مرسی در میدان رابعه العدویه در قاهره -پیرو گزارش عفو بین المللی که بعدها نشان داد که در آن روز اسلحه های فرانسوی نیز به کار رفته - نزدیک به هزار تن کشته و چندین هزار نفر زخمی شدند. با درجه بالایی از درنده خوئی روبرو هستیم که در آغاز قرن جدید به ندرت رخ داده است.

در طول هفته های آتی، هزاران مخالف دستگیر، زندانی و شکنجه شدند. عفو بین الملل توضیح داد که مصر به «یک زندان روباز» تبدیل شده است. این موضوع حتی پدرخواندگان وفادار مصر را به خشم آورد. ایالات متحده که هر سال بیش از یک میلیارد دلار کمک نظامی به مصر می کند، تصمیم گرفت تحویل اسلحه های سنگین به مصر را معلق کند. شورای امور خارجه اتحادیه اروپا نیز به نوبه خود «پروانه ی صادرات هر تجهیزاتی را که بتوان در سرکوب داخلی مورد استفاده قرار داد» به تعلیق در آورد و اعلام کرد که موضوع کمک های امنیتی به این کشور را مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد.

با این همه، رژیم جدید مصر، در تنگنای تنهایی شدید می تواند

روی پشتیبانی فروشنده ای با وسواس کمتر حساب کند: فرانسه ی آقای هولاند از همان ماه ژوئن 2014 یعنی بلافاصله پس از انتخاب السیسی چهار فروند کشتی گشتی «کوُرِوت گوُویند» 2400 تُنی و مجهز به سیستم نبرد را با نزدیک یک میلیارد یورو به مصر فروخت. روزنامه فیگارو متعلق به گروه داسو [سازنده جنگنده و سلاح های مدرن] برای این «موفقیت جدید» ابراز احساسات کرد، و در همان زمان روزنامه اقتصادی تریبون «برای این کار عالی» هورا کشید. تازه، بهتر از این هم در راه بود...

زیرا در اوت 2015، هنگامی که السیسی - با دبدبه و کبکبه - «کانال جدید سوئز» را افتتاح می کرد، با دو مهمان برجسته اش، هولاند و لو دریان از توجه خود به دو ناو سباستوپول و ولادی وستوک صحبت می کند - منظور همان دو هلیکوپتربری است که تحویل شان به روسیه لغو شد و بازپرداخت پولش بسیار پرهزینه است.

نشان صلیب بزرگ لژیون دونور

حرف هنوز از دهن بیرون نیامده، اجرا شد: 17 سپتامبر 2015، مجلس ملی فرانسه با تصویب یک طرح قانونی پذیرفت که در اجرای توافق فرانسه-روسیه در مقابل لغو فروش دو ناو به روسیه، فرانسه 8/949 میلیون یورو به آن کشور بپردازد. و پنج روز بعد، در 22 سپتامبر، مصر تأیید کرد که این دو ناو را به ارزش 950 میلیون یورو می خرد و در سال 2016 آن ها را تحویل خواهد گرفت. حکومت فرانسه شادمانی کرد و صداهای - بسیار - نادری برای نکوهش این ترفند فوق العاده وقیح بلند شد. چون این اعتراض به فروش دو ناوی به مارشال السیسی بود که تحویل شان به روسیه با توجیه رسمی عذاب وجدان اخلاقی لغو شده بود، لو دریان به پاسخی قناعت کرد که از خلاقیت کمیابی برخوردار بود: «توسعه و دموکراسی، پس از امنیت می آید. ابتدا باید امنیت داشت تا اطمینان یافت که سپس، می توان کشور را در یک استراتژی مثبت به راه انداخت».

با چنین فلسفه بافی یی، مصر در دوران ریاست هولاند به نخستین مشتری اسلحه فرانسه در جهان تبدیل شد. و از زمان انتخاب امانوئل ماکرون که وزارت امور خارجه و بازرگانی خارجی را به لو دریان مَحْکُوم کرده، همچنان رتبه نخست را حفظ کرده است. او مرتباً مراقب است که السیسی، این مشتری نمونه دچار خشم نشود. برای مثال، در ماه دسامبر 2020، در جریان مراسم بی سر و صدایی، بالاترین نشان لژیون دونور را به او اعطا کرد. و چند ماه بعد،

ماکرون تسهیلات دلپذیری برای پرداخت پول اسلحه ها در اختیار السیسی گذاشت.

در واقع، در ماه مه گذشته، مصر که در آن به گزارش عفو بین الملل، «هزاران نفر از جمله مدافعان حقوق انسانی، روزنامه نگاران، مسئولان سیاسی، وکلای دادگستری» در شرایط هولناکی در زندان به سر می برند (2)، اعلام کرد که به بهای 75/3 میلیارد یورو سی فروند جدید جنگنده رافال - بدون محاسبه تسلیحات آن- می خرد. حکومت فرانسه فوراً این نشانه ی جدید «اعتماد» یک مشتری مطمئن که ما را هرگز دچار دردسر نکرده است» را مورد ستایش قرار داد. و روزنامه فیگارو از این «موفقیت جدید بازرگانی بین المللی» ستایش کرد.

در این هیجان شادمانه، جزئیات با اهمیتی تقریباً از نظرها پنهان ماند: همان گونه که سایت پژوهشی «دیسکلوز» برملا کرد، مدیر کل خزانه داری در وزارت اقتصاد و مالی و راه اندازی پذیرفت تا 80% میزان بدهی بانکی قاهره را جهت تأمین هزینه هواپیماها تضمین کند. اگر مصر که بدهی سنگینی دارد نتواند وام را پس دهد، در آن صورت، فرانسه - و در نتیجه مالیات دهنده فرانسوی که در جریان این اسرار نبود- مجبور به بازپرداخت این قرض سه میلیارد یورویی خواهد شد. حتی نکته ی مهم تر این است که سایت Disclose فرانسه را متهم کرده که در عملیات ضدتروریستی مخفی در صحرای میان مصر و لیبی شرکت کرده است. در این عملیات صدها غیرنظامی مستبدانه کشته شده اند (3). سایت پژوهشی اعلام کرد که «فرانسوا هولاند و امانوئل ماکرون مرتباً در جریان این جنایت های دولتی قرار داشتند» و برای اثبات این ادعا، بر صدها سند «محرمانه -دفاعی» تکیه می کند که یک «هشداردهنده» برملا کرده است.

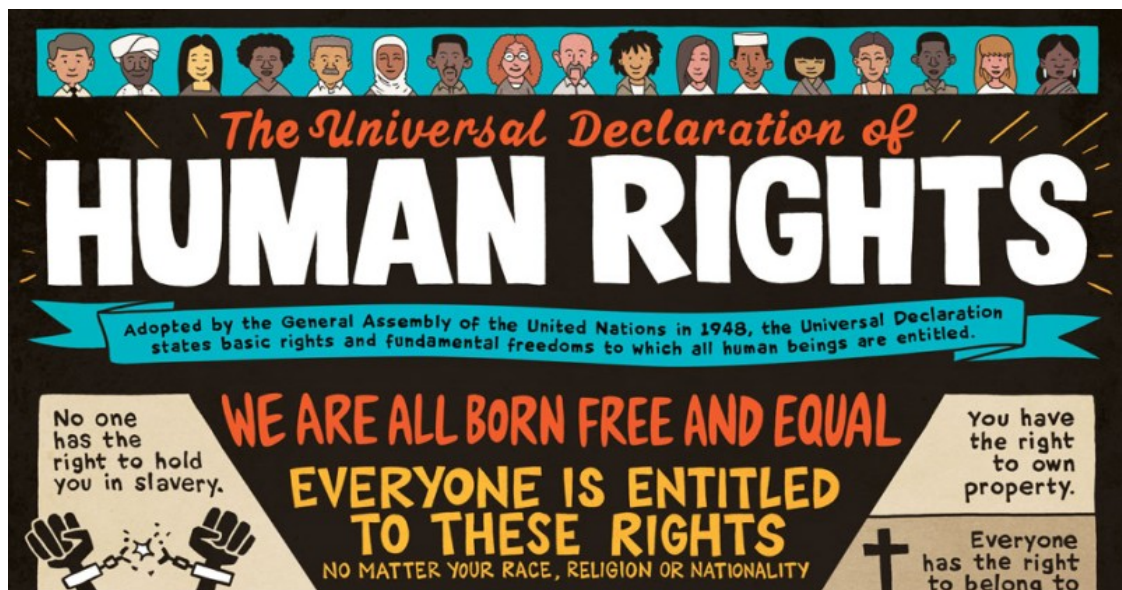
قرارداد رافال از 15 نوامبر گذشته پس از این که مصر اولین قسط را پرداخت، وارد مرحله اجرایی شد. با دو روز اختلاف، ماکرون می توانست همراه با مهمانان فوروم صلح در پاریس، آن را جشن بگیرد. دو روز پیش از آن، ماکرون در این فوروم اعلام کرد: «نبرد برای حقوق بشر جهان شمول است».

پا نوشت:

1 - <https://www.monde-diplomatique.fr/2021/03/THIEBAUD/62840>

2 - <https://ir.mondediplo.com/2018/03/article2937.html>

در گرامیداشت ده دسامبر، روز جهانی حقوق بشر



بیانیه جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

۷۳ سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌گذرد. در این بیانیه حقوق اولیه انسان‌ها در زمینه‌های گوناگون چون کرامت انسانی در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... تعیین و مشخص شده‌اند. اگرچه بسیاری

از کشورها اعلامیه جهانی را تصویب کردند، اما تا امروز نشان داده‌اند که در عمل بسیاری از مفاد آن را نقض و زیر پا می‌گذارند.

ایران اگرچه یکی از امضاء کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر است، اما تا به امروز به هیچ‌کدام از تعهدات بین‌المللی خود عمل نکرده است. از آغاز به دست گرفتن قدرت توسط حاکمان اسلامی، همواره شاهد نقض حقوق بشر در ایران هستیم، مانند دستگیری و محاکمه فعالان حقوق بشری، اجرای مجازات‌های غیرانسانی (شلاق، دادگاه‌های غیرعلنی) و اعدام جوانان زیر هیجده سال.

فشار و سرکوب اقلیت‌های دینی، وکلا، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، زنان، کارگران و دیگر کسانی که دغدغه آزادی، عدالت اجتماعی و زندگی در جامعه‌ای با شان و کرامت انسانی را دارند، جزء سیاست‌های روزمره جمهوری اسلامی است.

یکی دیگر از پدیده‌های سیاست‌های واپسگرای و ضد حقوق بشری جمهوری اسلامی، کودکان کار و کودک همسری است. بنا بر آمارهای منتشر شده، در سال گذشته بیش از ۳۱ هزار دختر بین سنین ۱۰ تا ۱۴ سال ازدواج کرده‌اند.

پس از اعتراضات وسیع آبان ۹۸ که با سرکوب بی سابقه روبرو شد، شاهد مبارزات پیگیر و مستمر بخش‌های مختلف جامعه هستیم. کارگران، معلمان، دانشجویان و دیگر اقشار جامعه با استفاده از هر فرصتی برای اعتراض به خیابان‌ها می‌آیند. اگرچه حکومت اسلامی ایران کوشش می‌کند تا وضعیت را، به‌ویژه پس از انتخابات نهمین، ۱۴۰۰، مطلوب و عادی نشان دهد، اما شرایط بحرانی اکنون ایران نشان از کشوری دارد که آبستن حرکت وسیع توده‌ای است.

اما در سایر کشورهای جهان نیز، ما همچنان شاهد نقض حقوق بشر هستیم: در آسیا (در چین، هنگ‌کنگ، هند، روسیه...)، در خاورمیانه (در ترکیه، عربستان،

سوریه، عراق، اسرائیل...)، در کشورهای عربی (مصر، الجزایر...) و به طور مشخص در همسایگی ما در افغانستان، پس از به قدرت رسیدن مجدد طالبان شاهد نقض وسیع حقوق بشر و به ویژه محرومیت زنان و دختران از رفتن به مدرسه، دانشگاه و کار هستیم. سرانجام، کم نیستند مواردی که حقوق بشر در کشورهای دموکراتیک (اروپا، آمریکا...) نیز پایمال می‌شوند.

براساس گزارش سازمان جهانی کار، در جهان ۲۵۰ میلیون کودکان کار وجود دارد که ۱۲۰ میلیون از آنها به کار تمام وقت مشغول هستند. میلیون‌ها کارگر با شرایط غیر انسانی و دستمزدی ناچیز در خدمت شرکت‌های بزرگ در کشورهای توسعه نیافته مشغول به کار هستند.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لایک ایران، به مناسبت ۱۰ دسامبر، روز جهانی حقوق بشر در سراسر جهان، بار دیگر بر تعهد همه جانبه خود در دفاع از اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیوستها و میثاق‌های دیگر حقوق بشری تاکید می‌ورزد. در همین راستا نیز، بر اصل جدایی دولت از دین (لایسیته)، به منزله یکی از مضامین دیگر حقوق بشری، پای می‌فشارد و از تمام کنشگران حقوق بشری در سراسر جهان پشتیبانی میکند.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لایک ایران

۱۰ دسامبر ۲۰۲۱ - ۲۰ آذر ۱۴۰۰



ریشه‌های افول «چپ»



شیدان و ثیق

جنبش تاریخیِ موسوم به «چپ»، به‌ویژه در روند سوسیالیستیِ آن، که در سده‌های نوزده و بیست جریان سیاسی و اجتماعیِ بزرگی را تشکیل می‌داد، امروزه با افولی ژرف، ساختاری و برگشت‌ناپذیر روبرو شده است. این واقعیتِ فروپاشیِ نظری و عملیِ چپ سنتی از چند دهه اخیر تا کنون را می‌توان در سراسر جهان از جمله در ایران مشاهده کرد.



علل افول تدریجی «چپ» را ما در این بحث در چهار شاخص اصلی و در خطوط کلی بررسی می‌کنیم. 1- فروپاشی ایدئولوژیک. 2- فروپاشی تئوریک. 3- فروپاشی حزبیت. 4- دشواری پیوند با جنبش‌های نوین مردمی.

در چنین شرایط فروکش چپ سنتی و در اوضاع سردرگم کنونی در سطح ملی و بین‌المللی است که ما با نبود یک گفتمان ایجابی و اثباتی در تئوری و عمل، با فقدان یک بدیل نظری و عملی، روبه‌رو می‌باشیم. با این همه اما، تغییر انقلابی وضع موجود برای رهایی¹ از سلطه‌ها، برای یک شکل و شیوه زندگی نوین و مشترک، ایده‌ای که «کمونیسم» می‌نامیم، از دید ما همچنان زنده و مطرح است و در راه پر تضاد و دشوار آن باید تلاش کرد. اما نه با تکرار یا اصلاح سوسیالیسمی که در درازای تاریخ گذشته‌اش به کجی، شکست و یا فاجعه انجامید، بلکه در گسست از آن، یعنی در شکل و درونمایه‌ای دیگر، نوآورانه و رهایی‌خواهانه که بیشک از پیش داده نشده‌اند بلکه در فرایند پیکار نظری و عملی ابداع و اختراع می‌شوند.

1- فروپاشی ایدئولوژیک

پس از انتشار *Manifesto* مارکس و انگلس در سال 1848، سوسیالیسمی که می‌خواست ایده و عمل رهایی‌خواهانه و برابری‌طلبانه باشد به تدریج تبدیل به یک ایدئولوژی تمام‌تخواه و سلطه‌گر می‌شود. آرمان ضد سیستمی خود تبدیل به سیستم جدید می‌شود. در آغاز در اروپای غربی و سپس در سراسر جهان گسترش پیدا می‌کند و دو مرحله‌ی تاریخی را می‌پیماید.

در مرحله اول، به شکل سوسیال‌دموکراسی آشکار می‌شود. اما این چپ سوسیال‌دموکرات، با شرکت در جنگ امپریالیستی جهانی اول (1914-1918) و سپس با بر عهده گرفتن مدیریت اجتماعی نظام سرمایه‌داری و استعماری، بر ایده و عمل رهایی از سلطه سرمایه، مالکیت و دولت، که معنا و علت وجودی سوسیالیسم آغازین است، خط بطلان می‌کشد.

دومین مرحله سوسیالیسم با انقلاب اکتبر یا اقدام عملی بلشویک‌های روسیه در سال 1917 آغاز می‌شود. سوسیالیسم برخاسته از آن نیز به لنینیسم، استالینیسم، سرمایه‌داری دولتی،

توتالیتاریسم، حاکمیت حزب واحد، سلطه دستگاه پلیسی - امنیتی، لغو آزادی و دموکراسی در روسیه، چین، اروپای شرقی، ویتنام، کوبا و غیره می‌انجامد. "سوسیالیسم‌های" امروزی از جمله در آمریکای لاتین نیز کمابیش دارای همین ویژگی‌های بالا، با پیامدهایی چه بسا اسفبارتر، می‌باشند.

در ایران نیز، همین سیستم ایدئولوژیکی سلطه‌گر و تمامت‌گرا به نام سوسیالیسم/کمونیسم بر چپ این کشور غالب می‌شود. پس از شهریور 1320 در شکل حزب توده وابسته به اتحاد شوروی و سپس در دهه 1350 و بعد از آن در شکل جریان‌های معروف به چریکی، مائوئیستی، خط سوم و غیره. در کشور ما نیز، چپ کلاسیک سرنوشتی متفاوت از چپ در دیگر کشورها یعنی افول و فروپاشی پیدا نکرده است.

واقعیت امروزه نشان می‌دهد که سوسیالیسمی که در دو فاز تاریخی و در دو شکل مختلف و تا اندازه‌ای متضاد به وجود آمد، یکی سوسیال‌دموکراسی اداره‌کننده نظام سرمایه‌داری و دیگری سوسیالیسم اقتدارگرا و توتالیتار (لنینی - استالینی)، هر دو با شکست رو به رو شدند. اولی در اروپای غربی رو به افول رفته است و دومی در شوروی سابق و اقمارش فروپاشید. در این میان، چین توده‌ای نیز تبدیل به یک دیکتاتوری هولناک، سرمایه‌داری و استیلاطلب جهانی تبدیل شده است.

2- فروپاشیِ تئوریک

تئوری سوسیالیستی در سده‌های نوزده و بیست میلادی در رویارویی با مناسبات سرمایه‌داری آن دوران تاریخی تبیین شد و در همه جا، از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در جهان غرب تا احزاب چپ در کشورهای توسعه نیافته و معروف به "جهان سوم"، راهنمای عمل احزاب سوسیالیست و کمونیست قرار گرفت. این تئوری در شکل کلاسیک خود امروزه در کلیت‌اش با بحران‌ها و بُن‌بست‌های چاره‌ناپذیر روبه‌رو شده است. بسیاری از مقوله‌ها و احکام تئوریک سوسیالیسم کلاسیک که در زمانی می‌توانست دارای حقیقت و اعتبار باشند امروزه در شرایط دوران تاریخی ما فسخ شده‌اند، کارائی خود را از دست داده‌اند و با اوضاع و احوال کنونی همسانی ندارند. تئوری سوسیالیستی کلاسیک دیگر پاسخگوی شرایط زمانه‌ی کنونی ما نیست و این ناکارائی و باطل شدن آن در اوضاعی رخ می‌دهد که ما امروزه با فقدان بَدیل و گفتمانی نوین، ایجابی، اثباتی و رهایی‌خواه

از سلطه سرمایه، مالکیت و دولت برای تغییر انقلابی اوضاع کنونی مواجه می‌باشیم.

محورهای اصلی تئوری کلاسیک سوسیالیستی که امروزه منسوخ شده‌اند چیستند؟

1- اقتصاد دولتی که پایه و اساس تئوری اقتصادی چپ سنتی را تشکیل می‌دهد. در این سیستم، مالکیت دولتی (بر وسایل تولید) زیر عنوان کاذب "مالکیت جمعی" به جای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می‌نشیند. سرمایه‌داری انحصاری دولتی جایگزین سرمایه‌داری خصوصی می‌شود و "اقتصاد سوسیالیستی" ! نام می‌گیرد. اما تجربه «سوسیالیسم واقعاً موجود» و اقتصاد دولت‌گرا در همه کشورهای تا کنون ثابت کرده است که ستم، سلطه، فقر، بی‌عدالتی، استثمار، بوروکراسی، هی‌رارشی و اقتدار بر مردم و از جمله بر کارگران و زحمتکشان در سیستم و اقتصاد دولتی کم‌تر از آن چه که در سیستم و اقتصاد خصوصی انجام می‌گیرد نیست. مسأله‌ی اصلی در ایده‌ی اصلی مارکس، الغای دولت و مالکیت از یکسو و مشارکت، تعاون، کنترل جمعی، اشتراکی و مستقیم مردمان بر امور خود، از جمله بر امور اقتصاد و تولید، از سوی دیگر بود. یعنی اقتصادی که نه دولتی باشد و نه خصوصی بلکه به صورت مشارکتی و جمعی اداره شود. و این، از همان آغاز، حلقه گمشده‌ی تئوری کلاسیک سوسیالیستی را تشکیل داد، همواره ادامه پیدا کرد و هم چنان تا امروز ناپیدا باقی مانده است.

2- سوژه انقلابی ضد سرمایه‌داری در تئوری کلاسیک سوسیالیستی را طبقه کارگر تشکیل می‌دهد. این نیروی اجتماعی، در عین حفظ توانایی‌هایی، امروزه در همه جا رو به افول، تجزیه، چنددستگی، تقسیم‌بندی و تضادهای درونی پائیدار و ساختاری (و نه اتفاقی یا گذرا) رفته است. طبقه کارگر دیگر سوژه اصلی انقلاب را تشکیل نمی‌دهد. امروزه خود ایده و فلسفه ضرورت و وجود یک نیرو یا سوژه اصلی انقلابی در جنبش‌های اجتماعی زیر سؤال می‌رود. امروزه با تغییرات ساختاری و تکنیکی در تولید و کار (در نیروهای مولده)، با گسترش فزاینده کار غیرمادی²، با زیست‌سیاست³ سرمایه‌دارانه و زیر سلطه قرار گرفتن اقشار مختلف، مردمان بسیاری از گروه‌های مختلف اجتماعی - زحمتکشان، جوانان، زنان، اقلیت‌های گوناگون، طبقات متوسط - با همه اختلافها، تفاوتها و تضادها میان این قشرها و در درون هر قشر، به میدان مبارزه‌ی

ضدسیستمی و ضدسلطه کشیده می‌شوند. به بیانی دیگر امروزه عوامل اجتماعی گوناگون در تغییرات اجتماعی نقش بازی می‌کنند و اینان دیگر محدود به طبقه کارگر صنعتی و سنتی سده‌های نوزده و بیست نمی‌شوند بلکه «⁴» را تشکیل می‌دهند، اما با ویژگی‌ها، اشتراک‌ها، اختلاف‌ها، چندپارگی‌ها و تضادهای‌شان. مهم‌تر از همه این که نیروهای اجتماعی ضد سلطه امروزه تنها در جریان فرایند مبارزه و عمل برای تغییرات اجتماعی، یعنی در میدان جنبش و «رخداد»⁵، شکل می‌گیرند. یعنی، برخلاف تصور کهنه حاکم بر سوسیالیسم کلاسیک، نیروهایی نیستند که از پیش بنا بر تعیینات اقتصادی، طبقاتی، تاریخی و غیره مشخص و معین شده باشند.

3- انقلاب در یک کشور، به معنای سوسیالیستی آن، امروزه با جهانی شدن و به هم پیوستگی کشورها در همه‌ی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، بهداشتی، اکولوژیک، علمی، فرهنگی و غیره، دیگر میسر نیست. اما تئوری کلاسیک و منسوخ سوسیالیستی همچنان در چهارچوب تنگ یک کشور و دولت - ملت⁶ که امکانات و توانائی‌هایش محدود شده و رو به افول می‌روند، به مسائل می‌نگرد، در حالی که امروزه نیاز به تبیین بینشی جهانی و جهان‌رواست. امروزه، در عصر جهانی شدن و وابستگی کشورها به یکدیگر، مسایل و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، محیط زیستی... بیش از پیش تبدیل به معضلاتی بغرنج می‌شوند که دیگر نمی‌توان برای آن‌ها پاسخی در مقیاس محدود، محلی، ملی، کشوری و حتا منطقه‌ای پیدا کرد. این پاسخ یا پاسخ‌ها بیش از پیش جهانی می‌شوند و در نتیجه اتحاد، هم‌کوشی، همراهی، مشارکت و همبستگی جنبش‌ها و نیروهای اجتماعی در سطح جهانی تعیین‌کننده می‌شوند. امروزه نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی نوین و رهایی‌خواهانه در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سرزمین ناممکن می‌شود، بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که حتا اصلاحات یا رفرم ریشه‌ای اقتصادی، سیاسی و غیره در چهارچوب تنها یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به همکاری و هم‌سویی با دیگر کشورهای دنیا و منطقه دارد. امروزه، جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بحران اقلیمی و محیط زیستی... امر یافتن راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور به گونه‌ای مستقل از تغییرات و تحولات در پیرامون، در منطقه و در دنیای خارج را هر چه بیشتر پیچیده و دشوار و در یک کلام ناممکن کرده است. فقدان یک بینش جهانی در رابطه با حل مسائل ملی و کشوری نزد چپ سنتی، یکی دیگر از گره‌گاه‌ها و

ناتوانی‌های اصلی این جریان و عامل افول آن را تشکیل می‌دهد.

4- تسخیر قدرت و دولت و حفظ آنها همیشه در کانون مشغله و سیاست‌ورزی چپ سوسیالیستی و انقلابی قرار داشته است. لنین می‌گفت: «...» از این چشمانداز کیش قدرت، انقلاب و به طور کلی سیاست تبدیل به مبارزه برای تصرف دولت و پاسداری از آن می‌شود. از همین نگاه نیز، همه‌ی طرف‌نדהا و شیوه‌ها برای رسیدن به قدرت و تحکیم و تقویت آن به کار بُرده می‌شوند. چپ در همه جا از جمله در ایران نیز همواره در این راستا فکر و عمل کرده و می‌کند. همواره نیز نشان داده است که هر جا به قدرت رسیده، در برابر الزامات حکومت کردن و دولتی‌داری، ناگزیر دست به اعمال سلطه برای حفظ سیستم زده است. دریافت عامیانه و مبتذل از فعالیت سیاسی، که همواره در تاریخ بر اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی چیرگی داشته است، از «سیاست» و همچنین از «دموکراسی» مدیریتِ امور دولت و قدرت یعنی دولت‌گرایی و قدرت‌طلبی را فهمیده است. در این زمینه، نوسازی و نوبنیادی اندیشه و عمل رهایی‌خواهانه از فرایند نقد و نفیِ کامل بینش دولت‌گرا و قدرت‌طلب از «سیاست» می‌گذرد، یعنی گسست از چپی که به نام «حاکمیت مردم»، «انقلاب» و «سوسیالیسم»، هدف خود را در بازتولید و تقویت دولت و قدرت قرار می‌دهد. انحرافی که ناگزیر تمرکزگرایی، اقتدارگرایی و سلطه‌گری را به همراه می‌آورد.

5- امر دموکراسی و ملزومات آن چون جمهوری، آزادی‌ها، انتخابات، حقوق بشر، جدایی دولت⁷ و دین (لایسیته) و غیره... همواره مسائل فکرنشده و بحران‌زای سوسیالیسم و چپ را تشکیل داده‌اند. نسبت به این مقوله‌های مهم سیاسی، اجتماعی، انسانی، شهروندی و مدنی... سوسیالیسم، به‌ویژه در شکل چپ لنینی- استالینی آن، همواره در موضعی بیگانه یا خصمانه قرار داشته است. نه تنها سیاست روشن و درستی درباره‌ی آنها نداشته بلکه حتا در ضدیت با آنها اقدام کرده و فاجعه به بار آورده است. با عدم دفاع از حقوق بشر، دموکراسی، انتخابات آزاد، آزادی‌های مدنی... به بهانه «بورژوائی» بودن این مقوله‌ها و با ادعای کاذب طرفداری از دیکتاتوری پولتاریا، حکومت کارگری و سوسیالیسم، چپ سنتی به بیراهه‌های توتالیتار و استبدادی کشیده شد.

اما امروزه، امر دموکراسی در شکل نمایندگی‌اش با بحران‌ها و ناتوانی‌های ساختاری، ژرف و بیش از پیش آشکار مواجه شده است.

این در حالی است که چپ چیزی برای ارائه دادن جز فرمول‌های منسوخ گذشته در چنته ندارد. به واقع، ایده‌ی یک دموکراسی مشارکتی-رادیکال - نه دولت‌گرا و نه تمرکزگرا - به منزله آلترناتیوی بر دموکراسی نمایندگی امروزی، همچنان امری مجهول و معمای باقی مانده است. البته شکل‌هایی همواره پیشنهاد می‌شوند، چون سیستم «شورایی»، از سوی چپ‌های نوستالژیک انقلاب اکبر و یا «رفراندوم به ابتکار مردم» در جنبش‌های پوپولیستی امروزی در غرب. اما این‌ها همه اشکالی تازه و نا آشنا نیستند. «شوراهای» تحت کنترل و قیومیت حزب واحد در شوروی سابق و یا سیستم همه‌پرسی در سوئیس با نتایجی گاه ارتجاعی و واپس‌گرا را نمی‌توان دموکراسی مستقیم حقیقی و رهایی‌خواه نامید. این شکل‌های تجربی همچنان ما را با یک پرسش اصلی روبه‌رو می‌سازند. این که در گستره‌ی جامعه‌ای چند میلیونی و سرزمینی پهناور، چگونه می‌توان مشارکت مردمانی بسیارگونه در اشتراک‌ها و اختلاف‌هایشان را امکان‌پذیر ساخت؟ برای تصمیم‌گیری‌هایی مشترک و رهایی‌خواهانه که به دست خود آن‌ها و نه به جای آن‌ها، به نفع خود آن‌ها و نه زیان آن‌ها انجام پذیرند.

6- توسعه‌گرایی و تولیدگرایی که همواره در کانون فلسفه‌ی سوسیالیسم کلاسیک قرار داشته است، امروزه به کُل زیر سؤال می‌روند. برای جلوگیری از نابودی محیط زیست و مقابله با تغییرات اقلیمی، به عبارت دیگر برای پاسداری از زمین مشترک و استمرار حیات بشر، قالب‌های فکری و عملی چپ سنتی، چون رشد و توسعه‌ی بیش از پیش فزاینده تولید و مصرف، وعده پوچ اشتغال کامل... پاسخ‌گو نیستند. پروبلماتیک‌های جدیدی مطرح می‌شوند که این چپ پاسخی برای آن‌ها ندارد. به چند نمونه اشاره کنیم. یکی، گفتیم، ورود قشرهای مختلف و متضاد اجتماعی در مبارزاتی است که تقلیل‌پذیر به تضاد کار و سرمایه، طبقه کارگر و بورژوازی، مالکیت دولتی و مالکیت خصوصی... نمی‌شوند. از آن جمله است مبارزه زنان در راه برابری زن و مرد و فمینیسم، مبارزه برای جدایی دولت و دین یا لائیسیته به‌ویژه در رژیم‌های دین‌سالار، مبارزه اقلیت‌های اجتماعی برای به رسمیت شناختن خود و دستیابی به حقوق برابر، مبارزه علیه نژادپرستی، خارجی‌ستیزی و غیره. دومین پروبلماتیک، بحران اقلیمی و محیط زیست است که امتناع از سوخت‌های فسیلی و هسته‌ای، انصراف از رشد و توسعه شتابان، تولیدگرایی، مصرف‌زدگی و کالائی‌شدن همه‌ی امور زندگی را به موضوع اصلی جدال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی امروز تبذیل کرده است. سپس، بحران کار و اشتغال است که

مسأله کاهش زمان کار و در نهایت الغای کار مزدبـری... را به میان می‌کشد. امروزه ایده‌ی شکل و شیوه نوینی از یک زندگی بسنده در عدم زیاده‌خواهی و در هماهنگی و سازگاری با طبیعت و اکوسیستم به صورتی اساسی و مبرم مطرح می‌شود. تنها با نگاهی رهایی‌خواهانه و به دور از سلطه‌گری بر طبیعت و انسان و سلطه‌پذیری است که می‌توان در راه ایجاد یک شکل و شیوه‌ی نوین زندگی مشترک از هم اکنون گام برداشت.

7- چالش‌های بین‌المللی نوینی در سده‌ی بیست و یکم، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و حکم‌روایی دو ابرقدرت آمریکا و روسیه، در جهان امروز مطرح می‌شوند. از آن جمله است برآمدن امپریالیسم نوپا و جهان گستر چین، افول نسبی امپریالیسم‌های کهن چون ایالات متحده و اروپای غربی، قدرت‌گیری دیکتاتورهای هژمونی‌طلب منطقه‌ای چون ایران و ترکیه، رشد و گسترش اسلام‌یسم و بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه، آفریقا، آسیای جنوبی... این‌ها همه پاسخ‌ها و موضع‌گیری‌های نوین، روشن و قاطع می‌طلبند که از توان چپ سنتی برنمی‌آید. زیرا که این چپ هم‌چنان در چهارچوب صغبنده‌های بین‌المللی گذشته، که امروزه دگرگون شده‌اند، می‌اندیشد و در نتیجه قادر به درک و فهم تغییرات و تحولات جدید جهانی نمی‌شود. گفتیم که پیروزی جنبش‌های رهایی‌خواه امروزه تنها در یک کشور و حتا در یک منطقه امکان‌پذیر نیست بلکه در اتحاد، هم‌سویی و پیوندشان با هم در گستره‌ای جهانی قابل تصور است. اما این جنبش‌های نوین نه تنها در برابر سرمایه‌داری جهانی با تمامی دستگاه‌ها و نهادهایش قرار دارند، بلکه در دنیای چند قطبی کنونی باید با قدرت‌های استیلاطلب گوناگون (توتالیتار، ارتجاعی، اسلامی، پوپولیستی و غیره)، که در پهنه‌ی جهانی و منطقه‌ای عمل می‌کنند، نیز مقابله کنند. از این رو، پیکار امروزی این جنبش‌ها بسی دشوارتر و بغرنج‌تر از دوران گذشته‌ای است که مسائل بین‌المللی در رقابت و جنگ سرد بین دو اردوگاه شرق و غرب حل و فصل می‌گردید.

3- فروپاشی حزبیت

حزبیت‌گرایی سنتی عامل دیگر افول و فروپاشی چپ کلاسیک می‌باشد. تجربه نیم سده گذشته در همه جا نشان داده و می‌دهد که امروزه حزب‌سازی به سبک گذشته کارآیی خود را از دست داده است زیرا نه مردمی را می‌تواند جذب کند و نه در تغییرات بنیادین نقشی ایفا کند. در بهترین حالت، حزب تبدیل به دستگاهی برای

انتخاب نمایندگانی در پارلمان برای مدیریت نظم موجود شده است. حزبسازی در تاریخ مدرنیته، به طور کلی، بنا بر مودل ساخت دولت شکل گرفت، همچنان که دولت مدرن نیز بنا بر نمونه ساختار عمودی و اقتدارگرای دستگاه دین و کلیسا در غرب به وجود آمد. تحزب سنتی امروزی، دستگاهی است به منظور تسخیر قدرت سیاسی از راه دموکراتیک یعنی «نمایندگی» و یا از طریق اقدام کودتاگرانه برای به دست گرفتن ماشین دولتی و پاسداری از آن با هدف حاکمیت و سلطه بر مردم. از این رو، این گونه تشکیلات سیاسی را «حزب - دولت» می‌نامیم. یعنی ساختاری سلسله‌مراتبی، تمرکزگرا، بوروکراتیک و اقتدارگرا که به هر شکل و ترتیب، آگاه یا ناخودآگاه، بنا بر ماهیت و الزامات پیروی از «منطق حزبی»، که چیزی نیست جز تامین موجودیت و منافع تشکیلات و دستگاه آن، ناگزیر باید بر مردم اعمال قیومیت و سلطه کند، رهبری و هدایت آمرانه جامعه را در دست گیرد. این گونه حزبیت را مارکسیسم مبتذل روسی (لنینی - استالینی)، با تفسیرهای ناروا و قدرت‌طلبانه‌اش از ایده‌های رهایی‌خواه مارکسی، تئوریزه و قدسی کرد. از سوی دیگر، تحزب کلاسیک مقوله‌ی «نمایندگی» را عمده و مطلق می‌کند، درحالی که بینش رهایی‌خواهی در پی کشف شکل‌های نوینی از تشکل‌پذیری است که دخالت‌گری مستقیم مردمان در امور خود به دست خود و برای خود را فراهم سازد. یک دخالت‌گری جمعی، مشارکتی و بی‌واسطه که در حقیقت «نمایندگی» نمی‌شود.

4- دشواری پیوند با جنبش‌های نوین مردمی

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی اوضاع جهان امروز ما، برآمدن جنبش‌های نوین مردمی در سراسر گیتی است. این جنبش‌های اجتماعی و سیاسی، از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب، با این که بنا بر شرایط هر کشور بسیار متفاوت‌اند، اما در عین حال از ویژگی‌هایی مشترک نیز برخوردار می‌باشند که آن‌ها را از جنبش‌های اجتماعی سده‌های گذشته متمایز می‌سازند. این جنبش‌ها امروزه در یک اوضاع پرآشفته جهانی رشد و نمو می‌کنند. توده‌ی گسترده‌ای از مردمان فرودست به‌ویژه از میان اقشار متوسط اجتماعی را به خیابان‌ها و میدان‌ها می‌کشانند. اینان، خارج از تشکلهای و دستگاه‌های سنتی - چون احزاب، سندیکاها و نهادهای رسمی - دست به مبارزه و مقاومت می‌زنند. در جست و جوی برابری و دموکراسی واقعی، خود را «ضد سیستمی» می‌خوانند، بدین معنا که تمامیت وضع موجود را زیر سؤال می‌برند. پاره‌ای از این جنبش‌ها برای به کرسی نشاندن

خواسته‌های خود حتا به قهر و خشونت کور نیز توسل می‌جویند. این جنبش‌ها اما تا کنون قادر به تبیینِ راه‌کار یا بَدیلِ نظری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در برابر سیستم حاکم و ایجاد شکل‌های نوین مشارکتی نشده‌اند. از خودسازمان‌دهیِ پایدار، افقی، جنبشی و دموکراتیک بازمانده‌اند. چپ سنتی با وجود تلاش‌های فراوان و بی‌حاصل، به دلیل همان محدودیت‌های ذهنی و ایدئولوژیکی و همان موانع ساختاری که در بالا نام بردیم، قادر به ایجاد پیوند و دیالوگی سالم، سازنده و انتقادی با این جنبش‌های نوین مردمی و در نتیجه تأثیرگذاری روی آن‌ها و اثرپذیری از آن‌ها نیست. یکی از علل اساسی افول چپ سوسیالیستی امروزی، همانا جدایش از جنبش‌های نوین مردمی و عدم پیوند با آن‌هاست. از سوی دیگر این جنبش‌ها نیز تمایل و گرایش فراوان به حفظ خودمختاری و استقلال خود دارند و نمی‌خواهند در چهارچوب‌های حزبی، سازمانی و ایدئولوژیکی چپ یا راست اداره یا رهبری شوند. این جنبش‌ها یک‌دست نبوده بلکه در درون آن‌ها گرایش‌ات مختلف عمل می‌کنند: از ایده‌های برابری‌طلبانه، آزادی‌خواهانه و رهایی‌خواهانه تا ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، پوپولیستی، اقتدارگرایانه و بنیادگرایانه مذهبی...

نتیجه‌گیری

امروزه، امر یافتن راه‌کارها، با مشارکت و توافق اکثریت بزرگ مردم، برای پاسخ به مسائل و مشکلات جوامع کنونی که بیش از پیش پیچیده، چندپاره و پُر تضاد می‌شوند، بسی دشوار و پروبلماتیک شده است. مسائلی که در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و محیط‌زیستی نیاز به پاسخ‌هایی مشخص، ایجابی و اثباتی دارند فراوان هستند؛ در پهنه‌ی چگونگی اجرای عدالت اجتماعی، برابری و برون رفت از مناسبات سرمایه‌داری؛ در رابطه با پایان دادن به انرژی فسیلی و منع استخراج از منابع پایان‌پذیر، در مورد راه‌کار کشوری و جهانی برای مقابله با بحران اقلیمی، محیط‌زیستی و کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای؛ در زمینه ایجاد دگرگونی‌های اساسی و ساختاری در گسست از دولت‌گرایی، تولیدگرایی و کالائی شدن زندگی؛ در رابطه با تمرکززدائی و خودمختاری، پایان کار مزدبگیری، تصاحب جمعی، (نه دولتی و نه خصوصی) ثروت‌های مادی... برای همه‌ی این پرسش‌ها و بسیاری دیگر، می‌دانیم که چپ سنتی، به‌ویژه روندی که تغییرات بنیادی را مورد نظر قرار می‌دهد، پاسخی جز طرح فرمول‌هایی کلی و بیشتر برگرفته از ایدئولوژی‌ها و تئوری‌های

ناکارایِ گذشته ندارد. به این دلیل نیز از افول این جریان تاریخی سخن گفتیم و ریشه‌های فروپاشی آن را در این نوشتار توضیح دادیم.

اما سرمایه‌داری، با وجود بحران‌ها و تضادهای گوناگون‌اش، همچنان زنده، فعال و امروزه جهانی شده است. نه تنها همه‌ی پیش‌بینی‌های مارکسیستی، از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم تا کنون، درباره‌ی فروپاشی نزدیک سرمایه‌داری غلط از آب درآمده‌اند بلکه این نظام توانسته در همه جا خود را با اوضاع و احوال جدید متحول و منطبق سازد، حفظ و مستحکم نماید. از سوی دیگر امروزه ما با رشد و گسترش سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، پوپولیستی، توتالیتار، بنیادگرایی دینی و غیره روبه‌رو هستیم. این‌ها در همه جا از جمله در ایران نیز عمل می‌کنند: در کشورها و جامعه‌های گوناگون، در درون جنبش‌های مردمی، در درون مردم، در بین احزابِ راست و چپ، در سندیکاها، نهادها و غیره. به‌طور کلی، نظریه و عمل قدرت‌طلبی، دولت‌گرایی و سلطه‌جویی در جهانِ امروز رو به کاهش نرفته بلکه در حال رشد و گسترش اند.

امروزه ما با فقدان یک گفتمان و بدیل ایجابی که پاسخ‌گوی شرایط و اوضاع و احوال کنونی باشد روبه‌رو هستیم. کُنشگرانِ رهایی‌خواه، که از چپ سنتی بُریده‌اند، تنها با شکل‌دهیِ اثباتی و ایجابی به یک شکل و شیوه‌ی نوینِ زندگیِ باهم و مشترک در خودمختاری، خودگردانی و استقلال نسبت به دولت و نهادهای قدرت است که می‌توانند در ایجاد مناسباتی بَری از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و در تغییر ریشه‌ای اوضاع نقش ایفا کنند. این امر را البته باید از هم اکنون در پیش‌گیرند و نه به آینده‌ای نامعلوم واگذار نمایند.

شیدان وثیق

آذر 1400 - دسامبر 2021

cvassigh@wanadoo.fr

www.chidan-vassigh.com

- 1: رهایی یا رهاییش : Émancipation (به فرانسه)، Emancipation (به انگلیسی) و Emanzipation (به آلمانی)
- 2- زیست‌سیاست : Biopolitique. مفهوم مورد استفاده میشل فوکو.
- 3- غیرمادی: immatériel. کار غیر مادی، ایده‌ایست برگرفته از تونی نِگری و مایکل هاردت.
- 4- بسیاران : Multitude.
- 5- رخداد : Évènement در معنا و مفهومی که در فلسفه فرانسوی (1960 - 1980) به کار بُرده شده است.
- 6- دولت - ملت : État-nation
- 7- دولت، در بحثِ لائیسیتِه، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی، قضایی و مقننه می‌شود. با حکومت که معادل خارجی آن نزد ما Gouvernement است، اشتباه نشود.